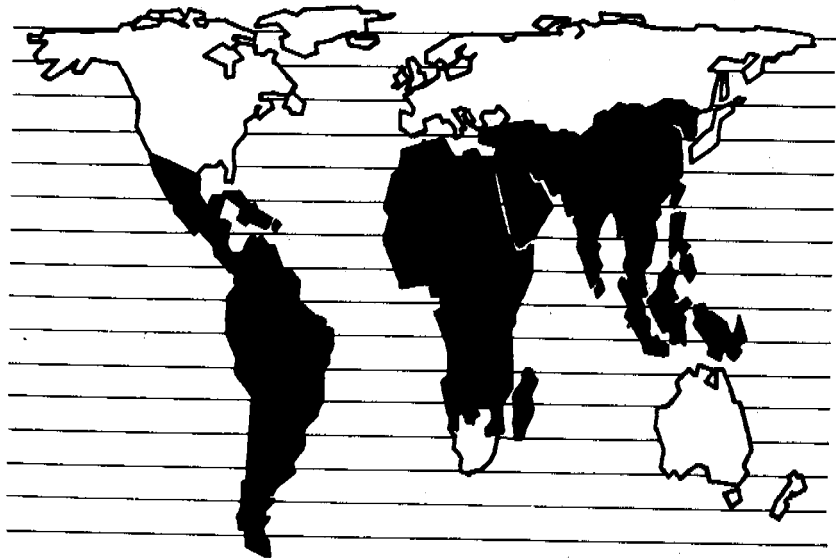


# معرفی کشورهای جهان سوم

(فصل دوم)



• از جنگ جهانی دوم به بعد، ایالات متحده آمریکا به بزرگترین صادر کننده سرمایه به کشورهای مختلف تبدیل شد و در عرض ۱۹ سال، یعنی بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۹، کل دارایی خصوصی آمریکا در کشورهای دیگر بیش از پنج برابر گردید.

• رشد کشاورزی تنها در راستای رفع نیازهای غذایی داخلی قابل تکیه است و در جهتگیری صادراتی به هیچوجه از کفایت لازم برخوردار نیست. شاهد این مدعا کاهش روزافزون اهمیت محصولات کشاورزی در بازارهای جهانی و تنزل قیمت این محصولات نسبت به محصولات صنعتی است.

• برای تحقق استقلال اقتصادی قبل از هر چیز تدوین و اتخاذ یک استراتژی جامع و انقلابی رشد و توسعه، به منظور بسیج و به حرکت درآوردن کلیه منابع و امکانات اقتصادی در جهت شکوفایی هر چه بیشتر بخش های مختلف اقتصاد ملی، ضروری می باشد.

• تحت استراتژی توسعه اقتصادی جامع و متوازن، ضمن برقراری رابطه ای ارگانیک میان بخشهای مختلف اقتصاد و صرفه جویی بسیار در استفاده از منابع، رشد سریع همراه با کارایی بالا نیز تأمین می گردد. چنین برنامه توسعه ای کشور را قادر می سازد نیازهای غذایی و نیازهای مربوط به کالاها و خدمات اساسی را در داخل فراهم کند و درآمدهای مورد نیاز خارجی جهت تأمین مالی توسعه آینده را نیز تهیه نماید.

نوشته حاضر، بخش دوم مطلبی است که قسمت نخست آن در شماره گذشته ارائه گردید و این دو بخش بر روی هم مدخلی است بر معرفی پاره‌ای از کشورهای جهان سوم.

در قسمت اول ضمن بررسی مفهوم جهان سوم و منشأ پیدایش این مفهوم، تصویر کلی و جایگاه و موقعیت کشورهای جهان سوم ارائه شد. بعلاوه به برخی از مهمترین ویژگیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی - فرهنگی این جوامع اشاره داشتیم.

آنچه در این شماره از نظر گرمی تان می‌گذرد نگرشی تاریخی بر سیر پیدایش و تحولات جهان سوم می‌باشد و در این راستا راههای مختلفی را که این کشورها برای دستیابی به استقلال سیاسی، اقتصادی، درپیش گرفتند بررسی خواهیم کرد. با این امید که مجموع بحث این دو شماره، زمینه را برای ورود به بحث اصلی آماده کرده باشد.

## ■ سیر تاریخی پیدایش و تحولات جهان سوم

تاریخ جهان سوم به گونه‌ای تنگاتنگ با تاریخ استعمار پیوند خورده است. اگرچه مفهوم جهان سوم، مفهومی متأخر است و همان گونه که گفته شد نخستین بار در سال ۱۹۵۲ بکار رفت، ولی تولد جهان سوم مترادف با ظهور استعمار می‌باشد و این به قرون ۱۶ و ۱۷ بازمی‌گردد.

### استعمار کهن

کلمه استعمار از مصدر عربی «عمر» به معنی ساختن و آماده کردن آمده است و در فارسی، معنای اصلی آن سکنی گزیدن در منطقه‌ای به منظور عمران و آبادانی آن است. از نظر لغت، کلمه فرانسوی «کلنیالیسم» (Colonialisme)، از «کلنی» به معنی «گروهی از اشخاص که از کشور خود مهاجرت می‌کنند و در کشورهای دیگر مستقر می‌شوند»، مشتق می‌شود. در عمل، این کلمه بتدریج مفهوم اصلی خود را از دست داد و بار سیاسی منفی پیدا کرد. در پرتو این نکته، استعمار را می‌توان چنین تعریف کرد: «رژیم سیاسی و اقتصادی که در یک کشور توسط یک (یا چند) دولت خارجی برقرار می‌شود و از این رهگذر دولت یا دولت‌های خارجی، نظامی را در آن سرزمین مستقر می‌سازند که بدون رضایت مردم بر آنها تحمیل شده و هدف اصلی آن تأمین منافع خارجی و عمال آنان است.»

وقوع رنسانس در اروپا، تحولات بسیاری را در این قاره به دنبال داشت. پیدایش افکار نو، پیشرفتهای فزاینده علمی، کشف قطب‌نما و بهبود فنون کشتی‌سازی، گسترش و کشف راههای دریایی جدید، اکتشافات جغرافیایی و آشنایی با

غرب سبب گردید، کشورهای استعمارگر بمنظور استفاده از نیروی کار ارزان مستعمرات و کسب سود بیشتر به صدور سرمایه به جوامع تحت سلطه مبادرت ورزیدند. همه این تحولات موجب گردید که به موازات توسعه روزافزون جوامع صنعتی غرب، روند توسعه در کشورهای تحت سلطه متوقف شود. در کنار این جریان، قدرتهای استعماری در خلال جنگهای متعدد، سلطه خود را بر سرزمینهای مختلف تحکیم کردند.

شکست آلمان و متحدینش در صحنه جنگ، و تضعیف بسیار شدید دول باصلاح پیروز، همچون انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ... فرصت مناسبی را در اختیار مستعمرات قرار داد تا در صدد کسب استقلال برآیند. برخی از جوامع آسیایی و آفریقایی خود در جنگ شرکت داشتند و از عوامل مؤثر در پیروزی بشمار می‌رفتند و در عین حال تلفات و خسارات شدیدی را متحمل شده بودند؛ بنابراین خواستار آن بودند که از پیروزی حاصله، نفعی نیز عاید آنها شود. گروهی نیز از صحنه جنگ دور بودند و در به خود وانهادگی دوره جنگ فرصت آن را یافته بودند که به اوضاع درهم خود، سامانی ببخشند و بنابراین پس از پایان جنگ تمایل داشتند که با کسب استقلال به پیشرفت کشور خود همت گمارند.

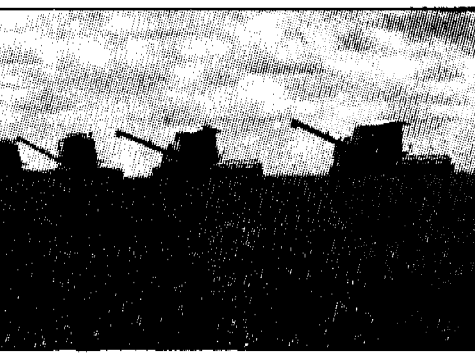
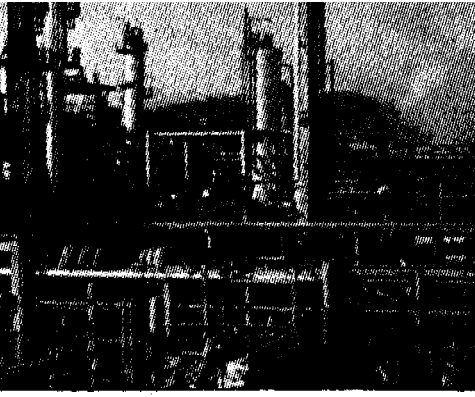
در این حال ضعف قدرتهای استعماری از یکسو و هزینه سنگینی که اعمال سلطه مستقیم بر مستعمرات بر دوش آنها می‌گذاشت، از سوی دیگر، سبب شد که این قدرتها خود نیز از تعقیب سلطه مستقیم دست بردارند و به جستجوی راههای دیگری برای اعمال سلطه و بهره‌کشی از این کشورها بپردازند.

در مجموع، پدیده استعمار را از آن جهت باید مستبب اصلی عقب افتادگی و مشکلات فعلی جهان سوم دانست که رویهمرفته روند تحول تاریخی و طبیعی این جوامع را برهم زد؛ در یک مرحله حساس تاریخی بصورت یک عامل خارجی منفی در حیات ملی آنها ظاهر شد و رشد طبیعی این کشورها را متوقف ساخت.

### استعمار نو Neo-Colonialism

همانگونه که اشاره شد بعد از جنگ جهانی دوم و شدت گرفتن نهضت‌های رهایی‌بخش و استقلال طلب، روند استقلال روزافزون کشورها

سرزمینهای دیگر، سبب شد که تماس اروپاییان با سرزمینهای دوردست افزایش یابد و اروپا نیز وارد مناسبات تجاری با این سرزمینها گردد. شیوع اندیشه سوداگری (مرکانتلیسم Mercantilism)، دولتهای اروپایی را به این جهت سوق داد که در راستای دستیابی به طلا، نقره و سنگهای قیمتی و سایر انواع ثروتهای مادی، بمنظور افزایش قدرت خود با نیروی نظامی سرزمینهای دیگر را مورد تاخت و تاز قرار دهند. از این مقطع عصر استعمارگری و سلطه بر سرزمینهای دیگر آغاز می‌شود و روند شکل‌گیری کشورهای جهان سوم نیز مربوط به همین زمان است. غارت و چپاول ثروتها، در هم ریختن نظام اقتصادی جوامع تحت سلطه و نابودی صنایع دستی و کشاورزی این کشورها از طریق سیاستهای گمرکی و سدهای حمایتی و ... باعث انباشته شدن سرمایه‌های عظیمی در اروپا گردید. وقوع انقلاب صنعتی در اواخر قرن ۱۸ و در کنار آن سرمایه‌عظیم ناشی از غارت قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸؛ باعث رشد سریع صنایع و تولید انبوه آنان گردید. این صنایع گسترده برای ادامه فعالیت‌های تولیدی خود نیازمند به مواد خام و اولیه و نیز بازار فروش بودند. وجود این نیاز موجب پیدایش تقسیم بین‌المللی کارمندی بر تبدیل مستعمرات به صادرکننده مواد خام و واردکننده کالاهای ساخته شده، گردید. در این روند اقتصاد کشورهای مستعمره دچار فروپاشی شد و از یکسو وابستگی به تولید و صدور یک محصول عمده پیش آمد و از سوی دیگر این کشورها بصورت بازار مصرف تولیدات صنایع قدرتهای استعماری درآمدند. گرایش به کسب سود بیشتر و حرکت مطمئن تر سیستم سرمایه‌داری به پیدایش انحصارات منجر شد و انباشته شدن روزافزون سرمایه‌ها در



واقعی خود را حفظ کنند و بتدریج در دامهای تازه‌ای که قدرتهای امپریالیستی به سرکردگی امریکا در سر راهشان قرار داده بودند، گرفتار آیند. بنابر این تنها عنوان استقلال برای آنها باقی ماند و زنجیرهای وابستگی و غارت مجدداً آنها را به اسارت گرفت. بخش عمده‌ای از این ناکامی، ناشی از فقدان برنامه‌های جامع و انقلابی در جهت قطع وابستگی‌های گذشته و تحقق توسعه اقتصادی لازم برای رسیدن به استقلال اقتصادی و سیاسی بود.

### ■ در جستجوی راه: استراتژیهای توسعه اقتصادی

با کسب استقلال سیاسی، بسیاری از کشورهای توسعه نیافته چنین می‌پنداشتند که پس از امحای سلطه بیگانه، همه درهای رونق، خود بخود در برابر آنها گشوده خواهد شد. از آنجا که اینان، نه موانعی را که بر سر راه رشد خود داشتند به خوبی می‌شناختند و نه به علل و آثار وضعیتی که با آن روبرو بودند آگاهی درست داشتند، بنابر این نسبت به اقدامات اساسی که می‌بایست بکار بندند توجه و اعتنای لازم را می‌ذول نداشتند و وسایل مشارکت فعال و سازنده مردم و بسیج سایر عوامل را فراهم نیاورند. از آنجا که حل مشکلات و نابسامانیها و به عبارت دیگر غلبه بر توسعه نیافتگی برای این کشورها به صورت عمده‌ترین مسئله درآمده بود، الگوها و راههای متعددی به منظور دستیابی به توسعه مطرح گردید؛ اما استراتژیهای انتخابی، اکثرآ نه تنها آن کشورها را در رسیدن به هدف یاری نکرد، بلکه تبدیل به یکی از موانع توسعه اقتصادی آنان گردید. از مهمترین دلایل این امر، از یکسوی توان به عدم توجه کافی به شرایط و ساختار اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و امکانات و ظرفیتهای ملی اشاره کرد و از سوی دیگر خاطر نشان ساخت که یکی از ضروریات توسعه اقتصادی، برنامه‌ریزی جامع در چارچوب اقتصاد ملی، بدون دخالت بیگانه و خارجی می‌باشد. متأسفانه در اکثر موارد، برنامه‌ریزی اقتصادی کشورهای استقلال یافته در ارتباط با اقتصاد جهانی و نظام سرمایه‌داری و بدون در نظر گرفتن مقتضیات و شرایط داخلی انجام گرفت.

دولتهای استعماری سابق نیز که دیگر امکان

شتاب یافت و بویژه در اواخر دهه ۱۹۵۰ به اوج خود رسید. این کشورهای تازه استقلال یافته، از وضعیت اقتصادی وخیمی که عمدتاً ناشی از بهره‌کشیهای ظالمانه دوران استعمار و چپاول ثروت و منابع آنها بود، رنج می‌بردند. از سوی دیگر کشورهای استعمارگر که شدیداً منافع خود را در خطر می‌دیدند و رشد مستقل این کشورها را مانعی در راه تحقق این منافع می‌دانستند، به تکاپو افتادند. در واقع از آنجا که برای استعمار به هیچوجه امکان نداشت که نقشه‌های خود را با شیوه‌های گذشته اعمال کند، به این فکر افتاد که هدفهای همیشگی خود را این بار از راههای تازه‌ای که ناچار می‌بایست منطبق با مقتضیات زمان باشد، دنبال نماید.

بنابراین استعمارنورا می‌توان چنین تعریف کرد: «مجموعه وسایل و روشهای جدید استعماری است، برای دورانی که تسلط سیاسی مستقیم یا با موانع جدی مواجه است و یا دیگر اساساً میسر نمی‌باشد». بدین ترتیب، امپریالیسم، از آنجا که امکان حضور سیاسی و نظامی مستقیم را از دست داده بود به فکر استفاده از شیوه‌های غیرمستقیم سلطه برآمد و با استفاده از ابزارهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... کوشید بار دیگر جریان غارت و چپاول ثروتها و منابع مادی کشورهای تازه استقلال یافته را تکرار کند. بنابراین از این دوره به بعد شاهد فعالیت گسترده شرکت‌های عظیم چندملیتی و سرمایه‌گذاری شدید قدرتهای سرمایه‌داری می‌باشیم.

از جنگ جهانی دوم به بعد، ایالات متحده امریکا به بزرگترین صادر کننده سرمایه به کشورهای مختلف تبدیل شد و در عرض ۱۹ سال، یعنی بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۹، کل دارایی خصوصی امریکا در کشورهای دیگر، بیش از پنج برابر گردید.

به هر حال مردم کشورهای جهان سوم و تحت سلطه، بدنبال استقلالی که پراثر تلاشها و مبارزات پیگیر بدست آورده بودند، با تصمیمی راسخ در پی حفظ این آزادی و استقلال به منظور دستیابی به پیشرفت و توسعه بودند. ولی وابستگی شدید اقتصادی که از گذشته به جای مانده بود و عدم برنامه‌ریزی مناسب در جهت احیا و بازسازی شالوده‌های اقتصادی - اجتماعی جامعه، در اکثر موارد سبب شد که این کشورها نتوانند استقلال

اعمال سلطه مستقیم را نداشتند و از سوی دیگر به دنبال یافتن راههای جدید تحکیم سلطه بودند، بتدریج دریافتند که رونق اقتصادی کشورهای تازه استقلال یافته اگر کنترل شده باشد، می‌تواند حرکت چرخهای اقتصاد آنها را نیز تسهیل کند. بنابراین ضمن پشتیبانی ظاهری از استقلال و توسعه اقتصادی این کشورها، درصدد برآمدن با استفاده از وابستگی اقتصادی جوامع توسعه نیافته که از قبیل باقی مانده بود، آنها را وادار به پیاده کردن الگوها و برنامه‌هایی کنند که در نهایت، وابستگی هرچه بیشتر کشورهای جهان سوم به جوامع پیشرفته سرمایه‌داری را به دنبال داشت. بدین ترتیب از طرفی چون، واگذاری وامهای گوناگون، اعطای باصلاح کمکهای اقتصادی، ارسال مستشاران و کارشناسان گوناگون در زمینه‌های مختلف و دخالت در برنامه‌ریزیها و سیاستگذاریهای اقتصادی - سیاسی و... کوشیدند به هدف خود جامعه عمل بپوشانند.



خطرناکترین نوع وابستگی دانسته و از «سلاح مواد غذایی» سخن به میان آورده اند.

به همین جهت برخی از کشورها توسعه و گسترش فعالیت‌های کشاورزی را به عنوان مبنایی برای دستیابی به توسعه اقتصادی مدنظر قرار دادند. استدلال اینها این است که اگر تعریف ما از توسعه، مورد حمله قرار دادن فقر توده‌های مردم و بالا بردن سطح زندگی اکثریت محروم جامعه باشد، در اینصورت بایستی رشد کشاورزی را تأمین کنیم. از سوی دیگر با رشد کشاورزی، می‌توانیم سلاح غذا را از دست دشمنان خارج کنیم و با افزایش بهره‌وری این بخش، مازاد قابل توجهی جهت توسعه سایر بخشها ایجاد می‌شود.

باید گفت استدلال‌های فوق علی‌رغم اعتبار نسبی، تنها بیانگر بخش کوچکی از واقعیات است. بخش دیگر این است که رشد کشاورزی تنها در راستای رفع نیازهای غذایی داخلی قابل تکیه است و در جهت‌گیری صادراتی به هیچ‌وجه از کفایت لازم برخوردار نیست. شاهد این مدعا کاهش روزافزون اهمیت محصولات کشاورزی در بازارهای جهانی و تنزل قیمت این محصولات نسبت به محصولات صنعتی است. در سال ۱۹۶۰ با فروش یک تن شکر، ۶/۳ تن نفت می‌شد خرید. این مقدار در سال ۱۹۸۲ به ۰/۷ تن نفت رسید. در ۱۹۵۹ با درآمد حاصل از فروش ۲۴ تن شکر یک تراکتور خرید می‌شد. در ۱۹۸۲ برای همان تراکتور ۱۱۵ تن شکر لازم بود. در سال ۱۹۶۰ با پول یک تن قهوه، ۳۷/۳ تن کود شیمیایی می‌شد خرید. در ۱۹۸۲ تنها ۱/۶ تن کود شیمیایی قابل خرید بود. یک تن موز در ۱۹۶۰، قیمتی برابر با ۱۳ تن نفت داشت. بهای همین میزان موز در ۱۹۸۲ برابر با ۱/۶ تن نفت بود. این تنزل بهای تولیدات کشاورزی در بازار جهانی، در مورد سایر اقلام نیز به چشم می‌خورد. بنابراین، توسعه کشاورزی تنها قادر به رفع نیازهای مصرفی داخلی است و از ایجاد امکان دستیابی به توسعه اقتصادی در ابعاد مختلف قاصر است و کشورهایی که تنها به کشاورزی به عنوان مبنای توسعه اقتصادی توجه داشته‌اند، موفقیت چندانی بدست نیاورده‌اند.

**ب) توسعه اقتصادی بر مبنای توسعه صنعت**  
رشد سریع صنعتی کشورهای پیشرفته جهان، میان کشورهای توسعه نیافته جهان سوم این فکر را

قوت بخشد که اینان نیز برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی، بایستی قدم در راهی که کشورهای پیشرفته پیموده‌اند، بگذارند. در واقع طرفداران اولویت دادن به صنعت در توسعه اقتصادی جهان سوم، بدون توجه به زمینه‌های تاریخی رشد جوامع غربی و واقعیات موجود جهان سوم، راه غلبه بر عقب ماندگی اقتصادی را، قدم نهادن در مسیر صنعتی شدن کشورهای پیشرفته و تقلید از الگوهای صنعتی آنها دانستند. به عقیده اینان، راه دستیابی به توسعه اقتصادی سریع، سرمایه گذاری گسترده در بخش صنعت بود و این کشورها می‌بایست به هر صورت، چه از طریق جذب سرمایه گذاری خارجی و چه دریافت وام و کمکهای خارجی، به این کار مبادرت می‌کردند.

این دیدگاه نیز تنها متضمن بخشی از واقعیت است و آن ذکر اهمیت صنعت در تحقق توسعه اقتصادی است. بی شک صنعت با به حرکت درآوردن منابع ملی، ایجاد مازاد اقتصادی قابل توجه، کمک به کشاورزی در راستای افزایش بازدهی و ... جایگاهی رفیع در امر توسعه اقتصادی دارد، ولی آنچه سبب شد کشورهایی که بر مبنای این الگو اقدام کردند، موفقیت چندانی کسب نکنند، اولاً: عدم پایه ریزی صنعت در ارتباط با مقتضیات و نیازهای اقتصاد ملی و جهت‌گیری آن در راستای تحمیلات و نیازهای سرمایه داری جهانی بود. ثانیاً: بخش صنعت بطور مجزا و گاه در تضاد با بخش کشاورزی مورد توجه قرار گرفته بود. ثالثاً حضور سرمایه خارجی و عامل بیگانه سبب شد که اقتصاد ملی و صنایع موجود در خدمت منافع اقتصاد مسلط خارجی درآید و ...

استراتژیهای صنعتی بکار گرفته شده در جهان سوم، عمدتاً حول دو محور، استراتژی جایگزینی واردات و توسعه صنعتی با جهت‌گیری صادراتی بوده است و کشورهایی چون برزیل، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و ... به عنوان نمونه‌های موفق این استراتژی توسعه (توسعه صنعتی) معرفی شده‌اند. اما آنچه می‌توان در این باره گفت اینکه روندی که این کشورها پشت سرگذاشته‌اند چیزی جز تداوم و تعمیق وابستگی به کشورهای پیشرفته صنعتی نمی‌باشد و اقتصاد این کشورها عرصه تاخت و تاز سرمایه‌های خارجی و شرکت‌های چند ملیتی می‌باشند که امروزه این کشورها در زمره بدهکارترین کشورهای جهان سوم هستند.



به هر حال در تلاش برای غلبه بر توسعه نیافتگی، کشورهای تازه استقلال یافته الگوهای متفاوتی را اتخاذ کردند، که در یک تقسیم‌بندی کلی انواع زیر را می‌توان مشخص ساخت: الف) توسعه اقتصادی بر مبنای توسعه کشاورزی، ب) توسعه اقتصادی بر مبنای توسعه صنعت، ج) توسعه اقتصادی جامع و متوازن. الف) توسعه اقتصادی بر مبنای توسعه

**کشاورزی**  
اگر هر سیستم اقتصادی را شامل سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات بدانیم، کشاورزی با توجه به اهمیت بسیار آن در تغذیه جمعیت روستا و به نژاد جهان سوم، شایان توجه بسیار می‌باشد. مشکل سوء تغذیه و کمبود مواد غذایی علاوه بر پیامدهای زیستی و بهداشتی برای افراد جامعه، متضمن دشواریها و نتایجی از قبیل وابستگی به کشورهای دیگر و ... می‌باشد؛ تا حدی که گروهی وابستگی به مواد غذایی وارداتی را

**ج) توسعه اقتصادی جامع و متوازن**

برنامه ریزی در جهت توسعه جامع و متوازن اقتصاد کشور، همه فعالیت‌های اقتصادی را در برمی‌گیرد و کاملترین شیوه برنامه ریزی توسعه است. این استراتژی علاوه بر توجه به بخش‌های مختلف اقتصاد ملی، سیاست‌های داخلی را با اقدامات و فعالیت‌های مؤثر بین المللی درهم می‌آمیزد و هماهنگ می‌سازد. ایجاد ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ میان بخش‌های مختلف اقتصاد و بویژه صنعت و کشاورزی مورد توجه خاص قرار می‌گیرد. رشد صنعت، ابزارها و تجهیزات لازم برای تکامل بخش کشاورزی را فراهم می‌کند و توسعه کشاورزی، مواد غذایی مورد نیاز تولید کنندگان و مواد اولیه مورد نیاز تولیدات صنعتی را تأمین می‌سازد. در چنین اقتصادی بخش خدمات در یک روند طبیعی، رابطه‌ای معقول با این دو بخش پیدا می‌کند.

تحت این استراتژی و در چارچوب چنین رابطه ارگانیکی میان بخش‌های مختلف اقتصاد، ضمن اینکه در استفاده از منابع صرفه جویی بسیار به عمل می‌آید، رشد سریع همراه با کارایی بالا نیز تأمین می‌گردد. چنین برنامه توسعه‌ای کشور را قادر می‌سازد نیازهای غذایی و نیازهای مربوط به کالاها و خدمات اساسی را در داخل فراهم کند و درآمدهای مورد نیاز خارجی جهت تأمین مالی توسعه آینده را نیز تهیه نماید.

جمهوری خلق چین و هندوستان از کشورهایی هستند که چنین استراتژی توسعه‌ای را در پیش گرفتند. هر دو کشور علیرغم جمعیت بسیار زیاد نه تنها در تأمین مواد غذایی مردم موفقیت بسیار داشتند بلکه توانستند در ایجاد شالوده‌های یک صنعت نیرومند و مولد نیز گام‌های بسیاری بردارند. در چین، بسط و توسعه صنایع فی نفسه به عنوان هدف قرار نگرفت، آنچه چینی‌ها مورد توجه قرار دادند، تولید ماشین آلات لازم و بسط صنایع سبک مؤثر در توسعه کشاورزی بود و بنابراین تأکید بر توسعه همزمان با رابطه اکمال متقابل کشاورزی و صنایع، در کانون الگوی توسعه چین قرار گرفت.

در هندوستان از ۱۹۵۱، سعی بر این بوده است که سرمایه‌گذارها به طرف صنایعی که «از نظر اجتماعی مطلوب» تلقی می‌شوند، هدایت شود. برنامه پنجساله دوم این کشور (۶۱ -

۱۹۵۶)، مبانی منطقی لازم برای صنعتی کردن کشور را با گرایش‌های صنایع سنگین و جایگزینی واردات، فراهم آورد. با این برنامه، سرمایه‌گذاری میان چهار بخش (کالاهای سرمایه‌ای، تولید کارخانه‌ای کالاهای مصرفی، تولیدات کشاورزی و بخش خدمات) را در نظر داشت.

به هر حال، تجربه عینی نشان داده است که در میان کشورهای جهان سوم، آنهایی که الگوی سوم را برای غلبه بر مسایل و مشکلات خود برگزیدند از موفقیت بیشتری برخوردار گردیدند و در راه قطع وابستگی اقتصادی و سیاسی و دستیابی به استقلال کامیاب‌تر بوده‌اند. توجه به این نمونه‌ها و در نظر داشتن نقاط ضعف و قوت آنها، سایر کشورهای جهان سوم را قادر می‌سازد تا با ارزیابی و تجزیه و تحلیل موفقیت و امکانات خود، به برنامه ریزی صحیح‌تری در جهت دستیابی به توسعه اقتصادی و رفع شکاف موجود با کشورهای پیشرفته، دست بزنند.

بمنظور دستیابی به استقلال واقعی، نیروهای انقلابی کشورهای جهان سوم قبل از هر چیز نیازمند آنند که با خیزش‌های انقلابی و تکیه بر جنبش‌ها و انقلاب‌های مردمی، رژیم‌های مرتجع و وابسته به امپریالیسم جهانی را سرنگون سازند، تا این کشورها به «استقلال سیاسی» دست یابند و از مدار غارت و چپاول دائمی خارج گردند. اما آنچه باید مورد توجه شدید باشد اینکه حفظ استقلال سیاسی و فرهنگی این کشورها در گرو دستیابی هرچه سریعتر به «استقلال اقتصادی» است؛ وگرنه، رشته‌های وابستگی گذشته، آنها را با ناکامی روبرو ساخته و مجدداً به اسارت می‌کشاند.

برای تحقق استقلال اقتصادی قبل از هر چیز تدوین و اتخاذ یک استراتژی جامع و انقلابی رشد و توسعه، بمنظور بسیج و محرکت درآوردن کلیه منابع و امکانات اقتصادی در جهت شکوفایی هر چه بیشتر بخش‌های مختلف اقتصاد ملی، ضروری می‌باشد. صنعت نیرومند، مولد و پویا چرخ کارخانجاتی را به گردش درمی‌آورد که منبع اصلی تأمین اشتغال برای بخش وسیعی از نیروی کار جامعه می‌باشد و نیازهای اجتماعی گسترده‌ای را نیز مرتفع می‌سازد. این صنعت ضمن یاری به کشاورزی در جهت شکوفایی هرچه بیشتر آن، کشور را قادر می‌سازد تا به تحکیم و

تقویت بنیه نظامی از طریق گسترش صنایع تسلیحاتی بپردازد و از این طریق امکان دفاع از تمامیت ارضی خود را فراهم سازد. بنابراین یک برنامه جامع، کشورهای توسعه نیافته را قادر می‌سازد تا ضمن حل مسایل و مشکلات فراوان خود، به استقلال اقتصادی و در نتیجه استقلال سیاسی و فرهنگی جامعه عمل بپوشانند.

در راستای دستیابی به اهداف فوق، این کشورها می‌بایست کلیه امکانات موجود خود را - که در اکثر موارد نیز بسیار غنی است - بکار گیرند. با اینهمه باز هم یک مشکل اساسی، بصورت مانعی جدی بر سر راه تحقق رشد و توسعه اقتصادی، در مقابل آنان باقی می‌ماند و آن «توسعه نیافتگی تکنولوژیک» و به عبارت دیگر فقدان تکنولوژی پیشرفته و مناسب برای رسیدن به اهداف مورد نظر است؛ که غلبه بر این مشکل و راه حل، در عین حال که آسان نیست اما غیر ممکن نیز نمی‌باشد و البته بحث مبسوط و مستقلی را نیاز دارد که خارج از حوصله این مقاله است.

به هر حال بر همه کشورهای جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی است که ضمن ستیزی آشتی‌ناپذیر با امپریالیسم جهانی به قطع وابستگی‌های اقتصادی - سیاسی خود همت گمارند و در این حال با هوشیاری کامل و با حفظ «استقلال سیاسی» بمنظور تحکیم و تقویت این استقلال به پی ریزی بنیانهای استوار اقتصادی بپردازند و در این راه از تجارب و کمک‌های کشورهای انقلابی حداکثر بهره را ببرند.

**\* فهرست منابع و مآخذ**

- ۱) اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و رشد: باران، پل؛ داب، مورس؛ لانگه، اسکار (امیرکبیر، ۱۳۵۵، تهران)
- ۲) بحران اقتصادی و اجتماعی جهان: کاسترو، فیدل (امیرکبیر، ۱۳۶۴، تهران)
- ۳) جهان سوم در برابر کشورهای غنی: آنجلو پولوس، آنجلوس (خوارزمی، ۱۳۵۲، تهران)
- ۴) جهان سوم و پدیده کم‌رشدی: لاکوست، ابو (امیرکبیر، ۱۳۵۲، تهران)
- ۵) دولت در جهان سوم: اورس، تیلیمان (آگاه، ۱۳۶۲)
- ۶) شمال - جنوب: برانت، گزارش کمیسیون (آگاه، ۱۳۶۴، تهران)
- ۷) مسایل کشورهای آسیایی و آفریقایی: رهنما، مجید (دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، تهران)
- ۸) مشکلات اقتصادی جهان سوم: همتی، عبدالناصر (سروش، ۱۳۶۶، تهران)